

## با بزرگان ایرانشناسی

تابستان سال گذشته ایرانشناس نامی آمریکایی ریچارد فرای «ایران دوست» به ایران آمده بود و از طرف موقوفات دکتر محمود افشار از او تجلیل به عمل آمد و جایزه داده شد. پس از چندی که از اقامت او گذشته بود ابراز علاقه کرده بود که به خارج از تهران سفر کند. ایرج افشار هم که همانند او از سفر به کوه و کمند و دیدار از بناهای تاریخی ایران لذت میبرد به خواسته او جواب مثبت داد. دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی و بهرام افشار نیز به کاروان پیوستند و افشار من کوچک را نیز فراخواند چون می‌داند که به تاریخ و فرهنگ این سرزمین خصوصاً تاریخ ساسانیان علاقه‌ایی وافر دارم.

افشار گفت بیا بیرمت بناهایی را که تا به حال ندیدی ببینی و از راههایی که کمتر کسی سفر می‌کند. این سفری بود یادماندنی و من در طول سفر خاطراتی از آن نوشتم که بیاد بماند. تابستان پیش در منزل دکتر شفیعی کدکنی یاد این سفر کردیم و ایشان اجازه دادند آنرا چاپ کنم. این عکسها و نوشتهها از آن سفر بجای مانده است و فکر کردم که برای خوانندگان جالب باشد. از دوستم علی دهباشی نیز که آنرا در بخارا بچاپ می‌رساند متشکرم.

امروز ساعت شش صبح از منزل ایرج افشار حرکت کردیم و مدتی طول کشید تا از تهران خارج شدیم. آنقدر خیابانها و بزرگراهها در هم و برهم و بدون علامت بودند که حتی ایرانگردی مانند افشار نیز راه را گم کرده بود و همه فکر میکردیم که ای کاش شهرداری تهران برای این مسئله

فکری کند. خیابانهای پائین شهر بسیار تمیز و زیبا بودند و در هوای خوب و سایه روشن صبح جلوی خاصی داشتند. در نزدیکی قم روی زمین سفره‌ای انداخته و کنار ماشین صبحانه خوردیم. در طول سفر غذای معمول ما نان محلی (بجز اینبار که نان تهران را داشتیم)، پنیر، زیتون، گوجه و ماست بود. باد عجیبی در تابستان می‌آمد که هوا را خنک کرده بود و سفره ما را می‌خواست ببرد، ولی ما با گذاشتن تمام وسائل خود مانع آن می‌شدیم.

سپس به سمت قم حرکت کردیم. می‌خواستیم آتشگاه قم را که ایرج افشار می‌شناخت از نزدیک ببینیم ولی متأسفانه امروزه در زندان قم افتاده و جزو محدوده آنجا می‌باشد. بطرف کاشان راه افتادیم و از راه دلیجان به آتشکده آنجا رسیدیم. این بزرگترین چهار طاقی بود که من دیده بودم و می‌دانستم که نزدیک به هشتاد سال پیش درباره آن مطالعه‌ای انجام شده بود.

چهار طاقی دیگری نزدیکی آن وجود دارد که متأسفانه فقط ستونی از آن باقی مانده. امیدوارم میراث فرهنگی به آن برسد چون در میان آبادی نیمور است.

از راه ورکان به خمین رفتیم و عصر به گلپایگان رسیدیم و به منزل یکی از دوستان ایرج افشار به نام آقای بهرام‌پور که از ملاکان آنجا می‌باشند وارد شدیم و در نزدیکی املاکشان کتیبه پهلوی تازه یافته غرقاب را دیدیم و همینطور نقوش حیوانی که از گذشته‌های دور بر سنگها باقی مانده بود.

این نقوش در غرقاب بنام رباط گوگرد است. شام مهمان آقای بهرام‌پور و خانواده بودیم و بعد از آن در دژ زیبایی که اکنون هتل شده ماندیم و هر پنج نفر در یک اتاق خوابیدیم.

امروز عازم جنوب غربی شدیم، بطرف محلات و الیگودرز و ازنا و به درود رسیدیم و قرار شد از آنجا به خرم‌آباد برویم. از آنجا به شهر سیمره (دره شهر) رسیدیم و آقای منوچهر نتری را که عکاس ماهری بود ملاقات کردیم.

سیمره شهری است قدیمی. در راه پل قدیمی متعلق به دوره ساسانی را یافته و در کنار آن ماندیم. چندین پل در نزدیکی‌ها بودند که عبارتند از پل ملاوی، پل دختر، و پل گاو میشان که در طول زمان یکی بعد از دیگری ساخته شده. امروز شهر قدیمی سیمره را که بنظر می‌رسد به دوره ساسانی می‌رسد گشتیم. به همت میراث فرهنگی قسمتی از مسجد این شهر حفاری شده و در آن گچ کاری‌های بسیاری پیدا شده و آقای نتری عکسهای را به بنده داد.

در نزدیکی ده شیخ ما خو که کنار دره‌ای واقع شده سیستم دفاعی مهمی از زمان ساسانیان و یک ساختمان قدیمی برای آبرسانی وجود دارد. در راه سیمره به ایلام طالبی فروشها به ما طالبی مجانی دادند و اصرار ما برای پرداخت پول به هیچ جا نرسید و از ما وجهی دریافت نکردند و این



● در نزدیکی قم با پروفسور فرای صبحانه خوردیم.

یکی از خصائص ایرانیان است که در کمترین نقطه‌ای در دنیا دیده می‌شود. در کنار قبرستانی طالبی‌ها را در هوای داغ خوردیم و شکر و تشکر کردیم.

هوا اندک اندک خنک‌تر شد زمانی که به ایلام رسیدیم. در ایلام به قلعه فلک الفلاک رفتیم و با فرای از آنجا بازدید کردیم.

یکی از دانشجویان دکتر شفیع کدکنی که اکنون پزشکی است بنام آقای قامشلو ما را به خانه خود برد و نهار خوردیم. ایشان کرد هستند. ما را به کردستان بردند و تا به جایی رسیدیم که نیم ساعت تا مرز عراق فاصله داشتیم.

از آنجا

محلی‌ها آنجا را «قبر» می‌نامند. بنظر می‌رسد که قبر ساتراپ و یا شاید یکی از شاهزادگان و یا ملکه‌های هخامنشی بوده باشد. ریچارد فرای از دیدن آن متحیر بود و از من میپرسید که آنرا تا به حال دیده یا درباره آن شنیده بودم؟ و با جواب منفی من به دقت به مشاهده آن پرداختیم.

قرار شد عکس‌ها را به دانشمند فرانسوی هخامنشی شناس پیر بریان نشان دهم تا شاید او بداند. فرای می‌گفت خوب است درباره این قبر مقاله کوتاهی در مجله نامه ایران باستان چاپ کنم. هنوز علامت و یا امضای کارگران این قبر بر سنگ مشخص بود و مسلماً به دوره هخامنشی می‌رسد.



● ایرج افشار - تورج دریایی و دکتر شفیع کدکنی

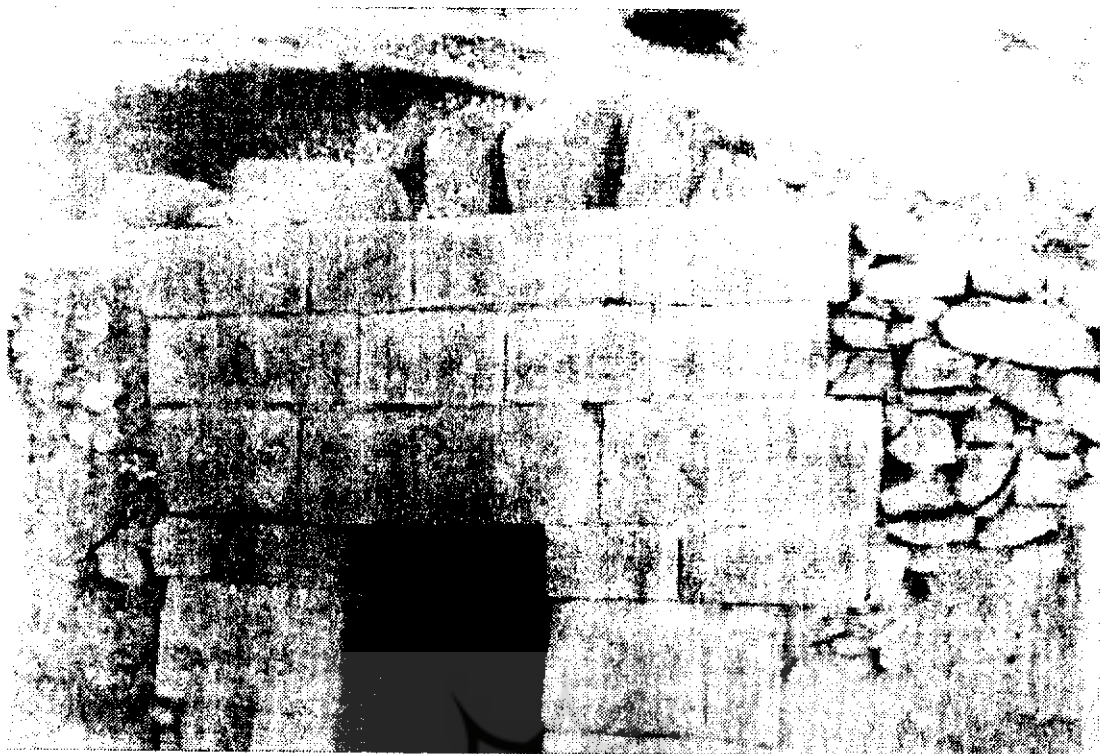
از آنجا به دکان رفتیم و یک قبر سلوکی و یا اشکانی را که نزدیکی محلی بنام پاتوق بود دیدیم. سپس سر پل زهاب اندکی استراحت کردیم. فرای بسیار خسته بود و حق هم داشت، چند روزی است که در راهیم و همین که میتواند ما را همراهی کند باعث تعجب است. ایرج افشار که تنها کسی است که رانندگی می‌کند می‌گوید اگر می‌خواهی ایران را ببینی باید از راههای بیراهه بروی و نه از بزرگراههای اسفالت شده و دقیقاً همین کار را کردیم.

شب به شهر کرند در نزدیکی مرز عراق رسیدیم و خانواده آقای دکتر قامشلو پذیرایی به یادماندنی از ما کردند.

منزلشان در بالاترین نقطه‌ای در کوه بود. ماه از پشت کوه معلوم بود و شهر را نور باران کرده بود. دکتر قامشلو و خواهر کوچکشان برای ما از شعرهای خود خواندند و دکتر شفیع گوش می‌داد. کردستان بسیار زیباست و مردم آن بسیار مهمان‌نواز. در حیاط منزلشان دور هم نشستیم و شام بسی عالی خوردیم، نان ساج محلی و خورش محلی که شبیه خورش قیمه بود با برنج و ماست و دوغ محلی.

دکتر قامشلو تعریف می‌کرد در زمان جنگ عراقی‌ها موشک فراوان به شهر زدند ولی خوشبختانه به خانه آنها اصابت نکرد، شاید اینکه چون در بلندی کوه بود.

فرای دیگر از خستگی مدهوش بود. او را در اطای خوابانند و ما هم کنار هم بر روی زمین



● قبر هخامنشی

و در حیات خوابیدیم. نیمه‌های شب صدای زوزه شغالها مرا بیدار کرد. هوا خنک بود و همه چیز چقدر زیبا بود. زیبایی و بزرگی ایران در همین چیزهاست و در مردم آن مانند طالبی فروشانی که بابت مالشان از مسافران پولی نمیگیرند، در خانواده‌های بهرام‌پور گلپایگان و قاشلوهای کردستان که خانه‌شان به همه باز است و به فضیلت بزرگی مانند ایرج افشار و شفیع کدکنی که سر تا سر این سرزمین را می‌پیماید و می‌بینند و می‌نویسند و تعلیم می‌دهند.

بعد از نیم قرن سفر در ایران ایرج افشار هنوز با هیجان سفر می‌کند و گشت در کوه و کمند ایران را به هر شهر خارجی ترجیح می‌دهد. خدا می‌داند که هر گاه به لس آنجلس ما می‌آید که فرزندان را ببیند روز شماری می‌کند که به ایرانش برگردد. آن شب من خوابم نمی‌برد از هوای خنک کردستان، از زوزه گرگها و نور ماه که تمام شهر را روشن کرده بود. دیدن آنهمه زیبایی خواب را گریزان کرده بود. روز بعد به تهران بازگشتیم و خاطره این سفر همیشه باقی خواهد بود، خاطره ریچارد فرای که مرتب شوخی می‌کرد و نظرم را درباره مسائل تاریخی می‌پرسید و گاه ساعتها سرگرم صحبت درباره هخامنشیان و ساسانیان می‌شدیم و گاه برایم از ایرانشناسان قدیم می‌گفت. تعریف می‌کرد که زمانی که من گیرشمان شهر قدیمی بیشاپور را حفاری می‌کرد پهلوی اول به آنجا آمده بود و از او پرسیده بود که در سنگتراش شاپور اول، این مرد رومی زیر سم اسب شاپور چه می‌کند. او گفته بود این گردیان سردار رومی است که دارد استراحت می‌کند! فرای





● کتیبه غرقاب گلپایگان



● پژوهشگر فرای و تورج دریایی با گلیمی با نقش زرتشت

می‌گفت که گیرشمن به دربار نزدیک بود.

دکتر شفیعی درباره جوانی خود و زندگیشان در خراسان صحبت می‌کردند. او مانند ستاره‌ای در هر جا که باشد جوانان به دورش جمع می‌شوند و او هم به گرمی از آنها استقبال می‌کند. ما در طول سفر درباره نسخه علی‌نامه که بتازگی یافت شده صحبت کردیم و گاهی نیز به آرامی شعر می‌خواند. یکبار که من و دکتر شفیعی کنار رودخانه ظرفها را می‌شستیم از او درباره آب این رودخانه پرسیدم که چقدر قابل استفاده است؟ دکتر داستانی درباره جوانی‌شان و رودخانه‌ای که از بالای شهرشان می‌آمد و از پایین شهر می‌رفت گفتند و اینکه همه خانه‌ها از این رودخانه استفاده می‌کردند و همیشه پاکیزه بود. این سخن او مرا بیاد ایزدبانو آنایهتا انداخت و پرستش او و سنت ایران قدیم که آبهای روان می‌باید همیشه پاک می‌بماند.

ایرج افشار درباره راهی که می‌رفتیم و اهمیت تاریخی آن به من می‌گفت. او تمام سفر را رانندگی کرد و اجازه دست زدن به فرمان اتومبیل نمی‌داد. چمدانها و اسبابها را همگی او جابجا می‌کرد و نکته جالب آن بود که در تمام راه آبی را نوشیدیم که از منزل دکتر منوچهر ستوده از گچسر آورده بود. گاهی او مقداری از آن را به من و بهرام افشار - که گاهی او را در لس آنجلس می‌بینم می‌داد گرچه در آخر سفر همراه آب گچسر پنهانی آب معدنی هم نوش جان کردیم و با بهرام کلی خندیدیم. سفری بود به یاد ماندنی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی